



کتاب

تنویر القلوب
فی لطائف المحبوب

Name

Class

Subject

تنویر القلوب

بازار مولانا
بازار مولانا

Rs.6/50

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 رَبِّ السَّوْدِ الْأَحْمَرِ وَتَمَّ بِالْخَزِيرِ

الحمد لله الذي نور القلوب بالشافقين بنور وجده وشرح صدور العارفين بسرويه ورفاهاته
 والصلوة والسلام على خير خلقه مينا محمد وآله وإسماعيل أجمعين **أما بعد** فيقول العبد
 الضعيف النخيف المراجع إلى رحمة الله تعالى الكافي الوافي أحمدين مبدوعين عالم السمع
 بالاختيار الأولي ثم الخراساني الغزنوي الذي أكرمته دراز دریں فکر بودم که کدام کتابی با جانم
 قابل در ملفوظات محبوبه یعنی مولانا مرشدنا حضرت خواجہ اللہ بخش تونسوی ادامہ اللہ تعالیٰ
 برکاتہ و فیوضاتہ جمع کردہ شردنا آخر الامر بدین اہام مشرف شدہ کہ شرح ان در کتاب ثانی منقول
 ازین کتاب است کردہ خواہد شد چرا کہ این کتاب مخفی مرا می قلمبندنی عبارات ملفوظات
 شریفہ بطریق یادگاری قلمبند شدہ ازین جهت درین کتاب اقتصار حسب المقصود گردیدہ
 و این ملفوظات شریفہ مع شرح و فوائد کثیرہ در کتاب ثانی یعنی در منقول الیکہ مسجلہ کردہ
 خواہد شد بہ تنویر القلوب فی لطائف المحبوب بہ بسط و تحقیق تمام ان شاء اللہ تبارک
 خواہد شد آمدم بر سر مقصود و اللہ تعالیٰ هو الموفق الی کھ طریق الحداۃ و مطلوب الجود
 روزی بعد نماز عصر در خانقاہ جانبنا جد امجد خویش یعنی حضرت فز الاولیاء خواجہ مراد جو جگمان
 خواجہ محمد سلیمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ وارضاه عنا حسب معمول بطریق محمود جلوس
 می فرمودند و جمیع اصحاب از درویشان و علماء حاضر بودند - حضرت ایشان
 بر زبان مبارک راندند کہ روزی حضرت صاحب یعنی فز الاولیاء قدس سرہ میفرمودند
 کہ در نظر فیض اثر حفرہ قبلہ عالم مہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ تاثیر می بود کہ بہر کہ نظر مبارک

مبارک ایشان می افشاد و آن شخص را از هر دو جهان می ربودند و دست و پایش میگردانیدند
 که از هیچ خبرند اشتی چنانچه شخصی سکنی چودهراس به سبب قرضداری بنمود از خانه فراری شده
 بود که با خبر در خدمت حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه رسید و قدر دو سه ماه در خدمت نگه داشتند
 بجان و دل مصروف شده تا که حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه بر حال و جانفشانی او و توف
 شدند و آن شخص را مطلع شد که الحال نظر فیض اثر حضرت قبله عالم صاحب بر حال بنده
 زیاده تر است آخر روزی بخدمت حضرت قبله عالم صاحب رضی الله تعالی عنه عرض نمود که بنده بسبب
 قرضداری بنمود از خانه فرار شده التماس بخدمت آن قبله عالم رضی الله تعالی عنه آورده ام اگر بر حال
 علام نظر فرمائید زبیر رحمت حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه در جواب فرمودند که بخاز برو و ببندی
 و دفترهای شهوکاران طلبه بگو که من فلان آورده ام ببندی و دفترهای بیاورید که از روی خود خود
 آن دفترها قرض شما را تمام شهوکاران قرض شده فی الفور برخاستند و ببندهای خود را حاضر
 کردند تا غلوس خود از وی بگیرند چون بندها را واکردند هیچ دردیافته نمی شد هر چند بندها را
 زبر و زبر ساختند هیچ سودی نداشت شهوکاران دانستند این سخن خالی از حکمت نیست
 از وی استفسار نمودند که راست بگو که این چه سبب است که قرض مسروده و رقرمه در بندهای نمایان
 نیست و نابود شد آن شخص تمامی احوال از اول تا آخر از کیفیت خود بد ایشان بیان نمود
 شهوکاران از شنیدن این سخن متعجب ماندند بعد از آن شخص بایشان گفت که بیک قرض شما
 بنده است اگر چه از دفترهای شما محو و منسوخ گردیده

مگر ہمارا بندہ اگر بہ قدر کم و بیش حسب المقدور بر من فیصلہ و صلح میکنید و رقبہ مرا آزاد میکنید تا من چربے بشمار دهم کہ من مرد مفلس ہستم زیادہ طاقت ندارم شہو سارا قبول کردند بعدہ بایشان فیصلہ کردہ باز بہست مہار شریف بخدمت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ حاضر گردیدہ قدمبوس شدہ و کیفیت حال خود بیان نمود باز بطریق سابق در خدمت گلشن شریف مصروف شدہ آنکہ روزی درویشان از رفقائے دیوی گھنٹہ کہ حفرۂ بر حال تو ظاہری شود باید کہ کدام سبق از حفرۂ قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ شروع باید کرد امید کہ کدام ثمر مفید بحق تو ظہور خواہد رسید از آنکہ او مرد اُمّی بود الف را برداشتہ بخدمت حفرۂ قبلہ عالم صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الف یعنی قاعدہ بغدادی پایش حفرۂ نہاد و حفرۂ قبلہ عالم صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ با و تاقین فرمود کہ بگو الف او گفت الف بجز دگفتن الف جذب عشق الہی در سہام وجود وی گرفت ہر چند کہ حضرت قبلہ عالم صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ تابعین بوی میفرمودند کہ بگو ب او در جواب بجز الف الف دیگر هیچ نگفت تا آخر از اینجا مانند مجاہدین و مجذوبان مست و مدہوش بر خاسہ و الف الف بر زبان میراند و آنکہ وی ہر لحظہ کلمۃ الف الف میگفت مردم آنجائی و ہذا بر الفو مستی کردند و او را الفو میگفتند چنانچہ حالت بروی بحدے متغیر شدہ کہ روزی سگ بچہ را گرفتہ در بغل میگردانید و حال آنکہ او را هیچ خبر نبود کہ سگ بچہ است یا دیگر چیز است و چوں شب شدی ہمراہ اُس سگ بچہ در مسجدی آمد و آنرا در بغل در مسجد میخفتانیدے چنانچہ

این ماجرا خادمان و درویشان بسبح حنفه قبله عالم صاحب رضی الله تعالی عنه

رسانیدند که الفوسگ بچه را در بغل گرفته شب در مسجد میخپد حضرت
فرمود که شما کدام بزرگ آورده بجائی سگ بچه در بغل او دهید و سگ بچه
را از گرفته بیرون اندازید و درویشان بحکم قبله عالم صاحب رضی الله تعالی عنه

چنین حکمت بعمل آوردند که بزرگ بجائی سگ بچه در بغل او داده سگ
بچه را رانیده بیرون انداختند و او را پلیج خبر نشد همدرین محل فرمودند

النفخ الفونام وقتی در شهرها و لیورفته بود و در آنجا که ام مولوی از متوسلان

حضرت قبله عالم صاحب رضی الله تعالی عنه ویرا دید بسیار شکسته مال
و خسته حال بر حال رحم آورد که این پسر برادر من است و بچه تنگدستی و

شکسته حالی حالش میگذرد مناسب که این را پیش بجاوول خاں برده چیزی

وجه معاش مقرره کنانیده آید آخر مولوی مذکور بخند متشن آمد گفت اگر مرنی

شما باشد ما هر دو یکجا نخند متشن نوا ایا صاحب رفته چیزی وجه کفان و معیشت

برائے شما مقرر کنانیده آید تا که گذران شما از نان و بار چه بسهولت گزر د او

در جواب گفت که سگ سگ را بجائی سگ نشان میدهند ✖

روزى محبوب الله میفرمودند که خلیل الرحمن نام شخصی از هندوستان اشتهار

فرستاده است و نوشته که بیعت حضرت علی احمد صاحب از بابا صاحب رضی الله تعالی عنه

از پلیج کتابی ثابت نمیشود محبوب مردمان اند که در حق جنین اولیاء

هم اینچنین سخنان لایحی مینویسند و ازین خبر داند که مرأاة الاسرار

و اخبار الخیار ناطق است بر ثبوت بیعت حضرت علی احمد صابر صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 از بابا گنجشکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ چنانچه مرآۃ الاسرار منقول است و تکلمه حضرت بابا صاحب
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ سند خلافت دہلی بحضرت علی احمد صابر صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 دادند و فرمودند کہ این سند از قطب جمال بالنسوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہم مہر کنانیدہ
 بدہلی روید چون علی احمد صابر صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدند کہ از آنجا رخصت
 شدہ بخدمت حضرت قطب جمال بالنسوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدند و از ایشان استماع
 مہر کردن سند نمودند حضرت قطب جمال بالنسوی سند ری پارہ پارہ نمودند
 حضرت علی احمد صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ از آنجا و ایس بخدمت بابا صاحب رضی اللہ تعالیٰ
 رسیدہ کیفیت پارہ کردن سند عرض نمود حضرت بابا صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 از کار و بی قطب جمال صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ ناراض شدہ کیکن فرمودند کہ شما تسلی فرمائید
 شمار اولایت بیران کلمہ کہ شہر عظیم اشان است خواہم داد آخر الامر ایشان را بر شہر
 بیران کلمہ فرستاد و چون در آنجا رسیدند و جائے استقامت فرمودند روزی براءے نماز
 جمعہ در مسجد جامع با چند نفر از مریدان تشریف بردند و جائے بنشستہ مردمان آنجا کہ ملازم
 مسجد بودند ایشان را گفتند کہ شما از اینجا برخیزید کہ این جامعہ فلاح عالم و فلاح بزرگوار
 و فلاح فلاح است از آنکہ وی در استغراق بودند جواب نمی گفتند و مریدان حضرت
 ایشان را یعنی اہل مسجد را گفتند کہ ما از شما بیشتر نشستہ ایم شما بچہ سبب ما
 در اینجا میخیزانید و این سخن حق نیست آنچہ بریں تزارع فیما بین ایشان
 حضرت را نیز خبر شد فرمودند کہ ما را اجرا میخیزانید اہل مسجد گفتند کہ

که یی بجائے فلاں و فلان است و ایشان عالم و پیر زاده صاحب جاه
و عزت اند حضرت در جواب فرمود که از ایشان من مستحق ام از آنکه من پیر ولایت ام
ایشان گفتند شما چه دلیل در ایند حضرت در غضب آمده گفت دلیل همین است
که شما همه را بپلاکت خواهم کرد آخر الامر حضرت از مسجد بیرون شد و دعاء
فرخواست همه فی الحال بپلاکت گشتند بلکه اهل همه شهر بپلاکت می شد
تا آخر مردم جمع شده بخیمت حضرت آمدند و عرض نمودند که تقیر ما عفو فرمائید
تا که ازین بلا نجات یابیم حضرت فرمود که امین دعا بده بجناب باری تعالی
قبول رد نخواهند شد آخر الامر تمام شهر برباد شده ویران گردیده تا هنوز ویران است
و همدریں محل فرمودند که چند بار بادشان دھلی برائے آبادی این شهر سعی و کوشش
بلیغ نموده مگر صورت نمی بست و همدریں محل فرمودند حالاکه مزار مبارک حضرت
احمال بالکل در ویران است مگر بایام عرس مردم و سامان عرس از هر قسم از اطراف
و جوانب مجدی جمع میشود که احتیاج بهیچ چیزی نباشد و همدریں محل فرمودند
میگویند که مزار مبارک حضرت را بر شب گنگو ران و حشمتی که از قسم بوزن اند بادامی
خویش جاروب داده حان میکند و همدریں محل فرمودند که صاحب ملاة الاسرار
مینویسد که بعضی اولیاء را وصف جلال موسی علیه السلام و اسرافیل علیه السلام حاصل میشود
بنجمله ایشان حضرت علی احمد صابر است که جلال موسی و اسرافیل داشت - ۷
روزی دیگر سخن در تعریف اولیاء افتاده بود حضرت ایشان بموافقت علی احمد
صابر بر زبان راند که شیخ رود لوی صاحب توشه از اعالم اولیاء است چنانچه

چنانچه در مرآة الاسرار ذکر ایشان چنین آورده که حضرت بافت ساله بود که با مادر خود بوقت
 تهجد میخواست و نماز تهجد ادا میفرمود روزی والدۀ ایشان فرمود که ای فرزند شعا چرا تکلیف
 میکنی از آنکه حق تعالی بر شما تکلیف صلوة فریضه هم مایه نوزده نهاده از جهت آنکه خود سلا و تلو
 صلوة تهجد بخوانی این سخن والدۀ خورشید حضرت را ناگوار آمده و گفت از چنین مادر دور
 باید گریخت که از راه خدا منع مینماید این مادر نیست بلکه راه زن راه خداست آخر شیخ
 عبدالحق صاحب از خانه بدر شد در شهر دحله بمحمد مته برادر حقیقتی قی محمد نام که در مسکن
 علاءالدین خلیجی ملازم بودند رسید و در آنجا متلاشی خواندن علم شد روزی برادر خود
 قتی محمد قتی شیخ صاحب را پیش کلام مولوی برود بتعلیم سبق خواندن بمولوی سید و مولوی
 مذکور شیخ را کتاب حرف شروع نمود چون بکلمه ضرب یضرب رسید پرسید که این چه
 معنی دارد مولوی گفت بمعنی زدن شیخ صاحب فرمود من برای زدن مردم نیامده ام آخر
 از اینجا متلاشی پیبر گردید تا که بمحمد مت شیخ جلال الدین کبر الاولیا پانی پتی رسید و در مسلک
 بیعت داخل شده مرید گشت و با وجود اینکه شیخ صاحب را خلافت داده و مجاز کرده
 مگر شیخ صاحب گفتی که مرا تسکین کماهی حاصل نشد آخر بتلاش و به تجسس بهر طرف
 کشمیر عزیم کرده روانه شدند و در آنجا نیز مقصود حاصل نشد از آنجا طریقی بخدا و شریف تشریف
 برده روانه شدند و در آنجا نیز تسکین همیشگی نگشت باز به سمت هندوستان واپس آمدند
 گفت که از اهل حیات چیزی حاصل نشد احوال رو با اهل ممات باید کرد شاید که از اهل ممات
 چیزی بدست آید تا آخر متلاشی اهل ممات گردیده در رودنی شریف نسبت رابطه
 باطنی با کلام بزرگی صاحب مزار محکم گردیده مربوط گشت آخر روزی فرمود

فرمود که در افاده و استفادہ جنسیت باید تا کہ ثمرہ بدست آید بعدد شیخ صاحب
 مریدان خود را وصیت فرمود کہ مرابہ پہلوی این مزار قبر کنندید و راستہ سازید تا من
 در آن قبر در آمدہ بکار خود مصروف شوم مریدان بموجب وصیت شیخ چنین بعمل آوردند
 شیخ درون قبر در آمد و بالا نشین قبر پوشید چنانچہ رسم است و تا عرصہ شش ماه شیخ صاحب
 در آن قبس ماند بعد از قضاء مدّت مذکور برقی گردید و در بدن شیخ صاحب ایشان را با حیاط تمام برون
 آوردند و از آنکس جسم مبارک ایشان بغایت لطیف شدہ بود و ایشان را در جنبہ ملقوف نمودند
 و غذا از قسم حلوائی دادند کہ آن اکنون بر توشہ مشہور است از آنکہ حلوائی شیخ صاحب را با طبع مغرب
 بود مردم آنجا بزرگامی بجز تمبند و بخت شیخ صاحب می آوردند چہ کہ از کثرت نذر و حلوائی ایام
 حیات شیخ صاحب یا ایام عرس شیخ صاحب شک راوی است حلوائی خوردن مردمان
 اینقدر زائد می شد کہ بگاوان و غیرہ مال مویشی شیخ صاحب خور نمیدی و ہمدارین محل
 فرمودند کہ بیشتر شنیدہ بودیم کہ توشہ حضرت شیخ عبدالحق رودلوی چاکش و بہنگی
 و بی نماز را جائز نیست دیگر ہر کہ باشد جائز است کہ بخورد چنانچہ صاحبزادگان
 مہاروی میگرفتند کہ مایاں امتحان کردم کہ بر شخص چاکش کہ توشہ شیخ صاحب خورده است
 بدر و شکم گرفتار شدہ است اما الحال در مرأۃ الاسرار دیدیم کہ حضرت شیخ صاحب
 فرمودہ است کہ ہر کہ توشہ مرا بدون اجازت من بخورد و ملا جائز نیست
 و ہمدارین محل فرمودند کہ جدّ امجد فقیر یعنی حضرت خزاہ الدلیا قدس سرہ العزیز
 را اگر کسی چیزی نذر توشہ حضرت ^{شیخ صاحب} داد حضرت صاحب آن نذر را قبول فرمود
 و در لنگر خود صرف نمود شاید کہ حضرت صاحب را اجازت از شیخ صاحب

صاحب حاصل شده باشد و همدرین محل فرمودند که تلاش شیخ صاحب عبدالحق صاحب پر دیگر ابیعت و خلافت از بر خویش قدری زیبا معلوم نمی شود مولوی خدا بخش صاحب عرض کرد که استعداد شیخ صاحب زیاده باشد حضرت ایشان فرمود خیر همدرین محل عالم شاه گفت که از بابا صاحب گنجشکر قدس سره زیاده استعداد نخواهد داشت حال آنکه بابا صاحب بعد بیعت بر خود جانی نرفته مولوی خدا بخش صاحب گفت که بابا صاحب پیر نیز چنین یافته که ظرف وی را یکبارگی پر ننموده حضرت ایشان فرمود که پیر بابا صاحب خواجه قطب است رضی الله تعالی عنهما و همدرین محل علم شاه باز عرض داشت که صاحب مرأه می نویسد که خاندان چشت سه کس بغایت صاحب استخراق بودند یعنی حضرت خواجه قطب صاحب حضرت مخدوم چراغ دهلوی و حضرت شیخ عبدالحق رودلوی رضوان الله علیهم اجمعین همدرین محل باز مولوی خدا بخش صاحب عرض نمود که این هم صاحب مرأه می نویسد که حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره العزیز قطب ارشاد بودند و حضرت شیخ عبدالحق قطب ابدال بودند و همدرین محل حضرت ایشان باز فرمودند که صاحب مرأه مینویسد که از حضرت علی احمد صابر صاحب و شیخ عبدالحق رودلوی خارق عادات کشف و کرامات بسیار صادر شده بظهور پیوسته اند و از حضرت مخدوم چراغ دهلوی قدس سره چیزی خارق عادات بظهور پیوسته و باز میگوید که این عدم ظهور خارق عادات از مخدوم صاحب از عالم خارق عادات وی است که از غایت استقامت از وی چیزی ظاهر نشده همدرین محل سخن در افتاد که شیخ عبدالحق محدث دهلوی مینویسد که در خاندان وحشیه نظامیه بعد از حضرت خواجه مخدوم چراغ دهلوی کس صاحب کمال ولایت نگزاشته

حضرت ایشان فرمود که حضرت حافظ جمال صاحب ملتان قدس سره و توفیکه حضرت مارا لیکن

خواجہ تونسوی را میدید میفرمود که انوسوس شیخ عبدالحق محدث دہلوی موجود نیست تا کہ ایشانرا
بحضرت خواجہ تونسوی نشان میداد می ایس سخن کہ در کتاب خود نوشته کہ بعد از خدمت
ہر اعدای کسی در خانہ چشتیہ نظامیہ صاحب کمال نگرنشہ از کتاب خود نوشتی " روزی حضرت
ایشان میفرمودند کہ گزرا بیچانین بطوری رسید کہ کمال مال ہر کسی بر حمت است و سلام ایس

مصحح ایس سخن بر زبان مبارک را نند کہ مرزا غفر الدین خان دہلوی در اوایل حال چیزی منصب داشت
از تحصیلداری یا تہانہ داری مگر مردم از دلبیاضکایت میکنند کہ دلاں وقت بسیار تعنی و ظلم
میکرد و آخر الامر انجام وی نیک شدہ است و ایس سخن ہم فرمودند کہ رہیدہ است و ایس بیت
خوانند بیت عاشق کہ شد کہ یارب الخالش نظر زد در ای خواجہ عز دینست و گرنہ طیب

۱
کون

ہست بیت میگوید کاتب حروف کہ در ایس سخن حضرت ایشان کہ میفرمودند انجام وی نیک
شد و رہیدہ است است اشارہ بود باینست کہ مرزا غفر الدین خان در آخر عمر تائب شدہ
و حضرت ایشان بدست مبارک خود داخل سلسلہ عالیہ چشتیہ نظامیہ سلیمانہ کردہ بودند

و ہم تائب شدن چچ خانہ کعبہ زاد دعا اللہ شدہ نا تعظیماً بجا آورده و ہمدولت سعادت مندی
قد مبوسی آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حامل کرد و ہمدین محل فرمودند کہ بسوی مرزا غفر الدین
خان خط فرستاد بدین مضمون کہ وقتی برای دریافت حالات شما نزد محمد حسین در شہر دہلی
تاہدی فرستادم کہ اگر شمار چیزی حال غفر الدین خان معلوم باشد باید کہ بذریعہ تار برقی اطلاع دہید
تا کہ حال مرزا غفر الدین معلوم شود ہاں بیچ جواب بذریعہ تار و ایس نہ اند بلکہ بعد از ہفت ہشت

روز بجائی تا کہ اغدا و آمد مرزا غفر الدین باز جواب ایس کاغذ فرستاد میں کہ میں پیری و

۹

۹

کردمان

یہ عبارت کسی دور سے نسخہ میں لکھی ہے

و میری را آنسان میدانند حال آنکه میری از پل صرا گزشتن بهمشکل دست تر است بمیرین

محل باز حضرت ایشان فرمود که بیکس این سخن راست است و این عبارت خوانند که ~~و~~

کالمیت فی دیا الغسل یا شد و خود را هیچ اختیار ندید مانند مرده بهر سو که بر ایشان برود و بمیرین

محل فرمودند که میرا گل نام روزمان حضرت مایفی خواجہ محمد سلیمان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

خدمت لنگر شریف میگردد و نماز هرگز نمی خواند مگر در ماه رمضان که روزه هم میداشت و نماز

هم ادا میکرد و در کارها بسیار چست و چالاک بود و از فرمان حضرت صاحب قدس سره هیچ تجاوز

نمی کرد چنانچه خدا بخش لاگری میگفت که روزی در مہار شریف در ماه محرم اراده پاکتین نموده

تیار شد که از دروازه بهشتی خواهم گزشت چرا که تمام مردم از دروازه بهشتی میشود و من این

مردم خدا بخش لاگری گفت که او را منع نمودم و گفتم حضرت صاحب را عرض خواهم کرد که ترا رخصه ندید

کار لنگر شریف تنها از من بگذر توانجام نمی شود آخر میرا موصوف اصرار نمود که من نخواهم ماند

و شما را کسی عرض خواهم داد درین هنگام بخدمت حضرت عریض نواز عرض نمودم که مرا گل برای رفتن

در وازه بهشتی هست پاکتین شریف تیار است و حال آنکه کار لنگر شریف بجز اوسرا انجام نمی

شود حضرت غریب نواز در حال وید اطلبید و فرمود که راست است قصد پاکتین داری برا

موصوف عرض نمودم که بلی صاحب حضرت صاحب غریب نواز فرمود که چرا پاکتین پروی عرض نمود

که برای گزشتن در وازه بهشتی چرا که همه مردم بهشتی می شود و من تنها محروم ماندم

حضرت غریب نواز قدس سره فرمود که شما بهشتی هستید شما به پاکتین مرید میرا گل

بسیار خوشدل شد و اراده پاکتین شریف موقوف کرد بمیرین محل فرمودند که ششخص بود

از مریدان حضرت حاجی پور و اله شمی ششخ خود انشخص را فرمود که ترا فردا بقالا شهر

شهر رتقن است آن شخص بمجر دو قوت صبح بلا برکشش شیخ خود سمت آن شهر رفت
 باز آمد و بخدمت حضرت عرض رسانید که غلام افلاک شهر که حضرت بنسب فرموده بودند زدم
 و اکنون باز آمدم حضرت فرمود که چرا اطلاع ندادی که من ترا برای کدام کاری در آن شهر فرستادم
 نه برای محض رفتن آن شهر میفرستادنت کرد که حضرت در آنوقت اینقدر فرموده بودند
 که ترا فردا افلاک شهر رتقن است و از کردن کدام کاری چیزی فرموده بودند مرا تعجب حکم
 حضرت فروری بود که بجایم ازین جهت رتقن کنون باز خواهیم رفت و برای و خدمتی
 که باشد آنحضرت حکم فرمایند که بجایم آورده فایده باید دانست که درین دو حکایت حضرت
 ایشان یعنی در حکایت ملاک و حکایت فرید حاجی پور و اول قدس سره اشارت بدین معنی نمودند
 که میفرمود خویشتن و کار و بار خود را بهر حال سپرد شیخ گرداند و خود را بیخ دخل در آن نهد
 چنانچه ذکر آن سابق گزشت و همسدرین محل فرمودند که غلامان همچنین کس
 عامی بودند الحال خاصان این زمانه بایشان براز بیستند روزی حسب معهود پیش
 خانقاه شریف بعد از نماز عصر نشسته بودند که از مولوی خدا بخش صاحب پرسیدند که فردا
 چه سال نوام است که اراده چاه دارم یعنی اراده کنییدن چاه دارم چه طور است مولوی منکر
 عرض کرد که بسیار نزدیک ساعت است و مولوی یار محمد صاحب باز مولوی خدا بخش مرحوم
 بعد از آن فرمودند که صلاح فیه نیز همچنین است که فردا شروع کرده آید از آنکه یوم خمس
 سعید است و بهم فردا مارمخ هفدهم ماه ربیع الاول و این هم ساعت تنگ است بعده
 همسدرین محل باز از مولوی خدا بخش پرسیدند که بکوه خمس کدام وقت را گویند یعنی
 کدام ساعت را مقرر میکنند مولوی مذکور عرض داشت که بعد از صبح صادق اول پهر

چهار یعنی اول پارس بکره خمیس است بعده همسدرین محل فرمودند که نه روز چهارشنبه
روز سعد است و حال آنکه یوم چهارشنبه یوم نحس است و باز در اینجا فرمودند که نه روز چهارشنبه
که بسفر ملتان و غیره برود و در چهارشنبه هر دو مذکور را نقصان و خساره نرسیده و غیر
همیشه مذکور را منع میسازد مگر وی باز نمی آید و میگویند که خداوند این روز چهارشنبه بسیار نیک

روز است و همسدرین محل حضرت ایشان این حدیث قدسی فرمودند انا عند ظن
عبدی بی جلیس کار لظن و عقیده موقوف است و معلوم این حدیث این سخن فرمودند
که مولوی خدا بخشن ملتان بسیار نیک شخص بود روزی کدام مرید وی از جایی آمده عرض کرد
که ملانا صاحب فردایم خمیس است و تا پنج که خدائی غلام آدم رنج فرماید بعد از غلام

بیرون شهر ملتان قدر چهار میل فاصله بود مولوی یک روز پیشتر گفتی امروز چهارشنبه است
روز سفر منع است من گاهی درین یوم بسفر — کردت شاید مرید وی صاحب اخلاص
و ذی خاطر بود — و همراه موصوف سوار شده روانه گشت مفاجاة شتری مست
در راه پیدا شده و بنال اسب مولوی مذکور را گرفت مولوی موصوف مرید خود را دشنام داده

که بر این چهارشنبه آمد و اسب خود را داد و انید مرید گفت که مولوی صاحب چهارشنبه نیست
این شتر است مولوی موصوف گفت ای خانه خراب این چهارشنبه است شتر نیست تا آخر آن غول
شتر مولوی صاحب را در پافته از اسب بر زمین انداخت و پای مولوی صاحب شکست

و همسدرین محل ملاّم ابن حکایت حضرت ایشان این سخن فرمودند که وقتی در اینجا عارضه جدی
که کودکان را میشود راقع شده بود نیز همسدرین همسداں زما نه دو پسر داشت آن خورائی
معالیم این مرض شخصی بلوسف شاه نام سید متر نمودیم که ایشان را بطلبانیم اگر چه در اینجا میان

میاں نصیر ہم علاج از سوزن زدن میگردد و دیگر این جانب بر گاو تیننا عثمان نام شخصی را
 نزد یوسف شاه فرستاده گفتم که بر روز دوشنبه سید مذکور را در پنجابا که آن روز یوم مبارک است
 تا که کودکان را سوزن بزند از آنکه آن مرد سید است از دست وی تشنه و خورده شد چون
 عثمان مذکور رسید و رسید را گفت که شما را حفر تصاحب طلبیده است برای سوزن زدن
 کودکان که در شهر میاں عارضه جدی بسیار شائع شده است و بهر مودند که سید مذکور را
 بر روز دوشنبه ضرور بسیار که بر روز دوشنبه کودکان را سوزن زده آید که این روز مبارک است سید
 مذکور همراه آدم میاں تیار شده و در وقت مردم آنجائی از خوبان و اقارب سید مذکور را
 گفتند که شما درین روز که روز آوار یعنی روز یکشنبه است ای ایامی مقرر قریب و خوب ندانسی امروزه ایامی
 مناسب که امروز محفل سازید و فردا خواهی رفت سید مذکور چون این سخن خورشیدان و اقارب
 شنیدند از روگهی روز یکشنبه انکار نمود و گفت که این روز من گاهی به سز نمی رفته ام مرا معاف نمایند
 فردا همراه شما خواهی رفت ~~مگر آدم~~ این جانب عثمان نام شخصی بسیار درخت طبع بود سید مذکور را
 خواه و نخواه روانه کرد و روز دوشنبه درین جا آورده بعد سید مذکور کودکان این جائی را سوزن
 زدن شروع کرد چنانچه در آن روز به تبع دو بهر این جانب ~~مدر~~ بعد از هشتاد و یک سال
 را نیز محاسب کرد بعد سید مذکور گفت که تا بهشت نرسد روز پنجابا عظم تا که حال کودکان معلوم
 نشود آخر قضا الهی بدان رفته بود که موت در کودکان و ریح گفت رفته رفته همه بهشتا و چکان فوت شدند
 حتی که آن دو بهر آن این جانب هم درین جمله فوت شدند مگر از آنجمله بهشتا و چکان دو بهر باقی
 ماندند دیگر همه و اصل بحق شدند رسید مذکور ازین تیپ فرقه نوری لاهی شد که قریب الموت گردید
 بود باز بگم آبی موت یافت فافلتا باید دانست که درین حکایت مولی صاحب

رسید و دهنش و اشاره بدین بود که ما بهم موقوف بظن و عقیده است چنانچه حدیث
 شریف معلوم میشود **لطیفه** چون بکوه چیس مذکور ^{در اسناد} علی الصبح قبل از نماز فجر قدری
 پیشتر از وقت معمول حضرت ایشان و جناب صاحبزاده حافظ محمد موسی صاحب رضی الله تعالی عنه
 بمسجد شریف آوردند و نماز بجا آمد و فرمودند و این پیر معاصی امامت نموده چون از
 صلوٰۃ فارغ شدند حضرت ایشان حکم فرمودند که جمله نفره و درویشان بیایید تا باستانه
 اشرف حضرت غریب فخر دعا و عظیم که ما را چاه مذکور بایز با ختم تمام رسد و آب شریک دهد
 و مردم را از نفع رسد آخر الامر حضرت ایشان و جناب حضرت حافظ محمد موسی صاحب با جمیع
 درویشان و علماء و درون آستانه شریف حضرت غریب فخر فاضل سره العزیز رفتند
 و در آنجا دعا خواستند و بعد فراغ دعا **پروان** آمده بسمت موضع کنیدین چاه موصوف
 که شرقاً مقابل صحن مسجد شریف واقع است با جمیع **اصحاب** از درویشان و فقهاء
 و علماء کشرین آوردند و اثر چاه را تجارال کشیده راست نمودند در آن وقت این فخر
 پیر معاصی را طلبیدند و حضرت ایشان را ارشاد فرمودند که اول شروع شما را باید کرد و اگر کنیدین
 زمین نیز بدست این فیودا دهند و فرمودند که بزین مکرر و بقبله مرا استاده فرمودند و در آن حال
 عرض نمود که یا حضرت غلام لائق شروع نیست که از بس گنگ گارم و با وجود این آنحضرت
 بخود موجود است دیگر راجه طاقت شروع کردن است حضرت ایشان فرمود که شما فکر نکنید
 که من موجودم **بعده** آلا مرافق الادب دانستند و آله را بدست گرفته لبسم الله الرحمن الرحیم
 بر زبان رانده گفتیم یا پیر مدکن و سه گذار نمودم بعد ازاں مولوی محمد بخش را فرمود
 بحدّه مولوی غلام محی الدین مکملی را بحدّه شاه صاحب عالم شاه را ایشان نیز بموجب

بموجب حکم حضرت ایشان علی الترتیب مذکور چند چند گزار نمودند و هر یکی را میفرمودند که خاک از دایره
 چاه ببرد و اندازد درون دایره چاه تا پس از آن بعد از این چاه فرمودند که مباح حسین را فرمودند بجا
 جمیع درویشان را فرمودند که هر یک از شما نزدیک دو دو گزار کرده میروید ایشان این چنین کرده
 می رفتند اللهم افتح لنا بایض و اجعل عواقب امورنا باطنی و انفعه لنا
 باطنی و بد خمتک یا ارحم الراحمین و باید دانست که دایره این چاه ده در ده گز شرعی نهاده
 شده است تا که متحمل نجاست باشد و در سن ۱۳۸۵ هجری روز خیس قبل طلوع آفتاب تاریخ
 هفتم ماه ربيع الاول شروع احداث وی بطور پیاپی روزی بعد صلوة عصر حسب محمول
 بر آستانه شریف حضرت غریب از قدس سره جلوس میفرمودند که از مولوی خدابخش صاحب
 بر سر آمدند که از همیشه سایه بر سر آنحضرت صلی الله علیه و آله میگردید و گاهی گاهی مولوی مذکور عرض داشت
 کرد که بخفته معلوم نیست بجهت حضرت ایشان فرمودند که مولوی داد از بخش پیشین فخر کایت کرد که
 روزی در خانقاه حضرت قبله عالم مرضی الله تعالی عنه مردم آنجائی جمع شدند و بخدمت حضرت ما آمدند
 و عرض نمودند که امساک بارش است و مال مولی و غیره هلاک میشود اگر آنحضرت دعاء
 فرمایند بعد از غریب نوازی نباشد حضرت غریب نواز قدس سره بطائبه روی مبارک
 سومی من گردانیده فرمودند که مولوی بنده دستانی را گرفته برینید و وزیر آفتاب تشایعید فی الحال
 بارش تواند شد بنده عرض نمود که اینجا ششوی است که آنشخص محض از سایه بافتاب
 رود اگر بالفعل بارش نیابد برایش بر اثر تشید حضرت غریب نواز است که مولوی مذکور اشاره
 بمن میکنند در جواب فرمودند عید و رسول یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که اشرف مخلوقات
 است خود را هیچ که مؤمن بر رسول است متصف ساخته دیگر از آنچه طاقت که از عبودیت

و ختم

دعای

عبودیت پادشاهان نهی یعنی من اہم مثل شما بندہ ام مولیٰ دیدار بخش گوت کہ من گفتم
 او اہم اُن بندہ بود یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تیکہ بیرون رفتی ابر بالائی اوسا یہ کردی
 حضرت غریب نواز قدس سرہ فرمودند ہر وقت بالائی سر مبارک آنحضرت ابر سایہ نیز نمیکرد
 بلکہ گاہی گاہی مولیٰ دادار بخش گفتم کہ من ازیں کلام حضرت غریب نواز متیور گردیدہ مگر از
 جہت ادب یا عرض نہ نمودم کہ از کلام باغایت است بعدہ از آنجا برخاستہ در تہ چشتیان
 در مسجد بکہ اقامت داشتیم آنجا رفتم و خنوم بیوں بوقت ظہر میارنند چہ بینم کہ بارش بجای
 یافتہ شد کہ از آنجا بآفتاب شریف را گزشتن اہم مشکل است آخر از آنجا خاستہ و وقت
 ظہر بود کہ بخندم حضرت غریب نواز رسیدیم چون دکادہ حضرت بر من افتاد فرمودند کہ مولیٰ چہ
 طور بارش شدہ گفتم بسیار خوب شدہ ہمدیں محل حضرت ایشان باز فرمودند کہ شتاہ صاحب عالم
 شتاہ نیز امر در ایں چنین میگفت کہ از حدیث بخاری شریف اہم معلوم میشود کہ سایہ ابر
 بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر وقت علی سبیل دوام نبود بلکہ گاہی گاہی چنانچہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از مکہ محظومہ بہت مدینہ منورہ ہجرت فرمودند و تیکہ در مدینہ
 منورہ رسیدند مردم آنجا کہ برای استقبال رفتند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در میان
 مہاجرین نشناختند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ارم یکی است تاکہ حضرت ابابکر
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ بالائی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ردائی خویش سایہ نمود بعدہ اہل
 مدینہ منورہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دانستند کہ ایں سردار ایشان است بعدہ
 مولیٰ خدا بخش صاحب عرض نمود کہ ایں حدیث راست است من نیز ہمچنین حدیث
 در بخاری شریف دیدہ ام قصہ را از سر آغاز کرد چنانچہ گوشت بعدہ ہمدیں محل حضرت

حضرت ایشان باز فرمودند سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه بود و یاکاهنی گاهی بود و گاهی گاهی زیاده باز مولوی محمد بخش صاحب عرض نمود که مرایه نخته معلوم نیست که همیشه سایه نداشت یا گاهی گاهی / حضرت ایشان فرمودند که سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنان معلوم میشود که گاهی بود و گاهی نبود و قتی که اتحاد کمال با و تعالی نشانده داشتی در احوال شاید که سایه نداشتی چنانچه بلیها شاه علیه الرحمة گفته است احدا حمد و چه فرق نکوئی زوره یکسریچ مروید این و قتی که بدریگر سر مشغول بودی در انوقت سایه داشتی مولوی محمد بخش صاحب عرض داشت کرد که چنانچه معلوم میشود از این کلام حضرت ایشان این نیز استحضار داشت روی نمود که آیا حضرت ایشان این چه میفرمایند که سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قیاس میفرمایند درین حال نیز عرفی داشت که در روایت انس بن مالک رضی الله تعالی عنهما چنان معلوم میشود که ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند آفتاب محض نور بود و از پنج جهت سایه نداشتی حضرت ایشان این سخن نیز چندان نکات فرمودند آنرا در آن شب بعد صلوة مغرب این نیز بجائی خود آمده و کتاب شرح دیوان خواجه حافظ را ملا حظه نمود که نیز شرح این بیت خواجه حافظ علیه الرحمة بدین آفتاب از روی تو شد در حجاب سایه را باشد حجاب از آفتاب نیز تحریر معنی چنین نوشته که آفتاب از پر نور روی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حجاب ابر متواری شدی چه روی آفتاب بر پیش روی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند سایه بود و سایه را از آفتاب تاگزیر است چنانکه مولوی جامی رحمه الله علیه فرماید سایه بقیس چو ترا آفتاب در آرد

معنی یاکاهنی
بهر زمانی که بخواهد

۲
نوشته شده است
و لا یحسب دلاله

که مصرع ثانی را مستأنف گوئی و در رتبه اشاره بپسوی معجزه رسالت داری یعنی آفتاب
از روی در حجاب است و ذات ایشان که همچو آفتاب است سایه نیز گرد او نیگزید چنانچه
مولوی جامی گوید: سایه ندیدت بنزین هیچ کس نه، نور بود سایه خورشید پس :-

سئل عن النبی بنی مالم یرضه الله تعالی عنهما ما الحکمة فی عدم وقوع
قل النبی صلی الله علیه و آله وسلم علی الارض قال لان الشمس نور خلق

من نوره علیه السلام و نوره اشوع من نور النصار و نور الشمس والقمر

لا یظلم به کما فی فتاوی التفسیریه تم ۲۰ نیز در این شب کتاب

مطلع الانوار مولانا امیر خسرو دهلوی قدس سره را ملاحظه کردم و نیز در باب نعت

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این در بیت اول در باره عدم سایه ایشان فرموده

سایه خورشش آنکه نکر دلش نشد و اشتیش از بوی خورشید حشره

تا بجز بسوزم در آن آفتاب :- خود ممکن سایه بر اهل عذاب :- فقیر بدل گفت که این روایات

صاف معلوم میشود که ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سایه هرگز نداشتی و حال آنکه

حضرت ایشان چنین مفرماید که سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

گاهی شاید بود و گاهی نبود کما سبق ذکره آخر در این شب و وقت صبح موقوفه بنید

تا که این روایات عدم سایه ذات اقدس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

بخد مت ایشان عرض نمایم تا آخر روز گزشت بر روز دوم حضرت ایشان بعد

صلوة ظهر در مسجد خرد چینی و آله تشریف اترانی میداشتند و مولوی یار محمد پیر و بندگی

واله و دیگر در ایشان نیز حاضر بودند که فخر حاضر گردید و این روایات همراه خود

خود برده عرض نمود که از این روایات معلوم میشود که ذات اقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
برگزین سایه نداشت و آنحضرت بر هر روز میفرمودند که سایه ذات اقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم

معلوم میشود که گاهی بود و گاهی نبود حضرت ایشان فرمودند که من سایه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نگفتم بلکه سایه ابر بالای آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتم که گاهی بود
و گاهی نبود و در سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیچ شکلی تابست که برگزین بود
اینقدر هست که روایات در وجود اینها مختلف میباشد بعضی میگویند از نهجست سایه
تبود و بعضی میگویند از این جهت بحد حضرت ایشان روی مبارک سوی مولوی یار
مخبر مذکور گردانیده فرمودند که مولوی شما را چه طور معلوم است مولوی موقوف عرضداشت

کرد که من هم در کتاب کدام دیدم که سایه ذات اقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
برگزین بود حضرت ایشان فرمودند راست است بسمد پس محل این غلام باز عرض نمود

که آنچه آنحضرت میفرمایند که مولوی داد از بخش از حضرت ما خواجہ تونسوی صاحب چنین
روایت میکنند که آنحضرت غریب نواز رضی الله تعالی عنه در جواب میفرمودند که هر وقت

یعنی ابر بالای آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز هر وقت سایه تمسک در بلکه گاه گاه

آین سخن حضرت غریب نواز نیز راست است است چنانچه شارح دلائل البرزات
در شرح این عبارت الصمد صلی علی من کان اتظله الغمام چنین مینویسد

که ابر بالای آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل از نبوت سایه میکردند برای

انظار نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آنکه این هم انقسم معجزه بود از قسم

بعد از نبوت بتحقیق نرسید بلکه این ثابت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
الله تعالی

در سفر سایه میکردند چنانچه این حدیث بخاری شریف بیشتر معلوم شده و همدر این
 محل باز غلام اعرض نمود که از قول شارح و کلام الحیدرات در شرح این عبارت
 اللحد علی من کان یدعی من خلفه کما یکسمن؟ امامه بزرگترین ثابت میشود
 که ذرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محض نور بود خالی از کثافت طبعی چرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 به چنانکه پیش خود میدیدند همچنان پس پشت هم خود میدیدند و نور بود بعضی گویند
 که بنور باطن بود و بعضی گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو چشم داشت پس پشت
 خود مانند سورخ سوزن و این قول ضعیف است حضرت ایشان این نور غلام را
 تسلیم فرمودند **روزی** بعد صلوٰه عصر در خاتمه شریف از مولوی خدا بخش صاحب
 پرسیدند که امروز کاغذ گل قهوه خاں آمده که اند **مولوی** صاحب پرسید که چند سال
 بانگ شتری زیر سورخ یعنی طلا یا پوستین که پوشش بالائی وی ریشمین است نماز نخوانم
 و برین چه فتویٰ است مولوی مذکور گفت نماز بخش جائز است یا کراهت اگر احتیاطاً اعاده نماید
 بهتر است چرا که با کراهت ادا نموده اند حضرت ایشان فرمودند که بر حسب منس مولوی
 مذکور عرض کرد که من عند البعض است و مسئله این است که احتمال این بار دو مذکور
 لباس و زینة حرام است حضرت ایشان باز فرمودند الذائب من الذنب کما
 ذئب له ائنه توبه کند یعنی بر تائب گناه نیست نماز باراقضا نباید کرد و ائنه توبه کند
 یعنی بر تائب و همدرین محل فرمودند مولوی احمد اگر چه بزرگی غیره خواهد داشت مگر این
 سخت سودا دینی میکرد و تکیه نماز جمعه حضرت امام مت میکرد در التوبه یا تجامع
 ریشمین و روادیشی که کناره زیرین داشت میپوشید و نماز جمعه را باین
 می پوشید

امامت

ہر دو جامہ بیکار دہا امامت باجماعہ ایشان را ندیدیم کہ استرک باسی در دیانہ

مگر دانی ایشان خوب دیدیم کہ زیر روی استرک باسی لک سبز رنگ دوختہ باشد مولوی

خدا بخش عرض کرد شاید کہ از کلام سبئی پوشیدہ باشد چنانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ

و آلہ وسلم نیز وقت امامت قدر ہزار روپیہ ردائی مبارک پوشیدند حضرت باز فرمودند

تسلیم کردم مسئلہ جلعظہ باشد مگر ہم باغش حضرت صاحب بایں حسین جامہ امامت

کردن نزد قیو تری ادبی است اگرچہ حضرت صاحب جامہ ایشان را ملتفت نبود

بکار خویش مشغول بود مگر ہم خوب نبود در بیوقوفی این غلام عرض نمود

بر حضرت صاحب شہ عاہم مواخذہ نمودیم کہ مأمور بتفتیش حال غیر نمود

حضرت ایشان اینسخن غلام را تسلیم فرمودند و ہمہ دریں محل باز فرمودند

کہ حضرت صاحب قدس سرہ با خدا بحدی مشغولی داشت کہ بسری ہر یکس

نمی نگریست چنانکہ مولوی نور محمد پیش حضرت صاحب امامت میکرد آخر مولوی

مذکور را عارضہ سودا حق گردید چندانکہ احتیاط از نجاست ہم نمی کرد و مردم

بیزشکایت مولوی موصوف پیش حضرت صاحب میکردند حضرت صاحب قدس سرہ ہرگز

لیسغین مرماں بحق مولوی موصوف التفات نمی کردند ہر گاہ کہ بہماز تشریف می

آوردند و مولوی مذکور اگر در آنحال حاضر نہ بود حضرت صاحب در آنحال

میزمودند کہ مولوی نور محمد کجا است بخوانید تا امامت کند نماز گذاریم در ایشان

عوض میکردند کہ فلاں موجود نیست فلاں فلاں مولوی دیگر موجود است حضرت صاحب

سخن ایشان را التفات نمی کردند و میزدند کہ مولوی موصوف را بطالب و تا وقتی انتظار می

۳
دیوانگی

می فرمودند تا اگر مولوی موصوف حاضر آمدے خوب و اگر مولوی موصوف جواب دادے

و کد ام عذریے پیش کردے بعد از چار کسی دیگر پیش ساخته نمازی گذارند و همچنان حال

و کیفیت با مولوی علی محمد معامله فرمودے تا وقتیکه او نیا مدے انتظار میفرمودے و با وجود آنکه

مولوی علی محمد را عارضه بوا سیر خونی لاحق شده بود که هر وقت از بوا سیر خون جاری

میشد و مردم هم شکایت مولوی مذکور پیش حضرت صاحب میکردند که مولوی را هر وقت

تخون جاری است بسبب جریان خون نماز مردم خراب میشود حضرت صاحب قیاس سره

برگز سخن ایشان را التفات فرمودی و در محل حضرت ایشان این مصراع علی حیدر

بر زبان مبارک راندند سه او بر بیت لور پیار پیار دای پدینی در حضرت تبارک و تعالی

بسیار خواهش محبت محبت است یعنی بجز بسیاری محبت و در حضرت او تعالی شانہ

دیگر چیزی در کار نیست بعد از هم درین محل فرمودند که اتقائ حضرت صاحب

قدس سره را چکنی که اوصفت شیر داشت و این دو بیت خوانند سبیلست

شیر سرا فکنده خرامد براه این کار سگان است بهر سو نگاه بیکه ادنی غلام حضرت

صاحب حافظ امام بخش نام چنان اتقائی داشت که موصوف قریب بنگه مکهذیان

مکانی داشت و آنجا را از دست خود تعمیر میکرد و آب از چاه بدست خود می آورد و

در آن ایام چاه جمعد را احمد خان والد تو تعمیر شده بود یعنی نو کنیده بود و مشهور شده بود

که آب شیرین دارد لهذا زنان همه شهر ازین چاه آب پر کرده میبردند و مکان حافظ امام بخش

بر سر پاره بود و زنان شهر بهین راه گزر آمد و وقت میداشتند و از چاه آب میبردند

روزی تنه او را گفت که زنان اینجا یا تمامه و گنگره میروشدند حافظ مذکور گفت

۱
لور پیار

گفت که من ندانم آن شخصی کت دروغ میگوید صد هانهاں ہر روز پیش روی مکان
 تمہاری آب میروند و می لکند و تو میگوئی کہ من نہ دیدم حافظ مذکور حلفاً گفت
 مگر این دروغ نیست کہ ہرگز لباس زناں این جارا نہ دیدم چوں حضرت ایشان
 این سخن تمام کرد از بخار غاسست سمت مسجد برائے نماز مغرب روانہ شد و درین وقت
 باز ذکر معاویہ حضرت صاحب قدس سرہ بار دو مولویاں مذکور کہ امام بودند آغاز
 فرمودند تا مسجد بحدہ بر ختم خواجگان مشغول شدند و بہین سخن را تکرار
 می نمودند تا آخر درین محل گریہ نمودند و فرمودند کہ چہیں بود و ناداری حضرت
 صاحب قدس سرہ شاید کہ قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ با حضرت چہیں وصیت
 فرمودہ بودند کہ بہر کس دست نہادی باز آنرا مگر از ہ

روزی بعد نماز عصر در خانقاہ شریف حضرت صاحب قدس سرہ نشست
 بودند از مولوی خدا بخش صاحب ہر سیدند کہ است تخلص شیخ سعد قدس
 سرہ از بہت آن است کہ تعریف سود میکرد مولوی مذکور عرض کرد شاید کہ مأمور باشد باز
 حضرت ایشان فرمودند کہ قول شما صحیح مگر از نشان شیخ سعدی بعید معلوم می شود
 از آنکہ اولیاء اللہ مانند جامہ سفید است از ادنی رنگ داغ می پذیرد نہ جامہ رنگین
 و بہ از خود انشا فرمودند کہ این از ارمن رنگ نیل دار ہر چند کہ بر آن رنگ
 دیگر افتد معلوم نمی شود و بعد مولوی خدا بخش صاحب تعریف شیخ سعدی صاحب
 شروع نمود و گفت کہ سعدی صاحب مقام عالی داشت شاید کہ ظاہراً بتحریر
 سود مشغول بودی و بالہذا بحد مشغولی داشت و این تعریف شاید کہ برای

برای استراحت حال خود میکرد و این مقام عالی است چنانکه حضرت سیدنا ابوبکر صدیق رضی

بند و نیست و تبتدیه لشکر در نماز میکرد و حال آنکه با خدا هم مشغول میشد و حضرت

الیشان فرمودند که این حال هر کسی را حال است چنانکه اینجا هم حاصل است و تکنیکه

کلام امر پیش آید در عین نماز تدبیر آن هم کرده شود و نماز هم یا رکان ادا میشود باز

از جهت تکسیر نفس و اختفاء حال خود این سخن اغراب نمودند و گفتند که از مایاں

بطریق عاده از رکان توبی و فعلی صلوٰۃ ادا میشود از اولیاء الله رضوان الله علیهم اجمعین

بطریق حقیقت آنکه اولیاء الله محفوظ اند و تعالی شانه حال ایشان است

که خطرات فیطانی را در آن مدخل نیست بخلاف حال مایاں که

بادنی اخطره بهم میشود چرا که اولیاء الله مأمورانند با امر و نهی هم

بانتظام ظاهری و هم باده صلوٰۃ و هم بحضور باطن و مایاں

مأمور هم فقط باده صلوٰۃ و حضور ازین حقیقتی امر

ایشان را استعداد زیاده عطا فرموده و حافظ حال

ایشان گردیده که بار ایشان گران است بجبهه

مأموری ایشان بانتظام ظاهری و باطنی بخلاف مایاں

درین محل غلام عرض داشت کرد که در رفقات

از حضرت بهاء الدین نقشه‌ی قدس سره روایت میکند

که مکه معظمه در منا تنجی را دیدیم که قدر پناه

برار خرید و فروخت کرد و درین تنهائیک طظ از

چنانکه

از خدا غافل نه گردید و همچنین با خدا مشغولی داشت
 • همدریں محل حضرت ایشان قصه پیوستن حضرت صاحب
 قدس سر در حین وصال قبله عالم رضی الله تعالی عنه
 آغاز نمودند که حضرت صاحب قدس سر میفرمودند در آن
 زمان که قبله عالم رضی الله تعالی عنه از در نانی بدار
 جاودانی رحلت فرمودند و این جانب در آن وقت بسوی
 آن قبله روانه شده بود در آن وقت کفش نو در پاء
 کرده بودم در راه بر دو پای من بحدی آبله کردند
 که بر دو کفش من از خون برشته بر زمین میریخت
 و حتی که پس پشت خود که نظر میکردم زمین به
 موضع قدم من از خون آلوده میبود تا آخر جلد هر دو
 ناخن بهر دو پاء منسلخ شده بر زمین افتاد و حال آنکه این
 جانب را هیچ نخرینود همدریں محل حضرت ایشان فرمودند
 که کار همه موقوف بر تعاقب و جذب نسبت است و
 ملائم این معنی اینجاکایت فرمودند که از زبان دُرّ قشمان
 حضرت صاحب قدس سر بارها شنیده ام که میفرمودند که
 کدام پادشاه اسلام در کدام ملکی شهر کفار فتح کرده
 بود و در آن شهر معبد ایشان بود و در آن معبد

مغان کثیر پس اصنام متوجه نشسته مراقب بودند بادشاه
 لشکریان خود را حکم بقتل ایشان کرد لشکریان بادشاه رفتند
 و ایشان را بششیر و غیره آلات قتل زدن گرفتند هر چند که
 زدند بر اجسام ایشان هیچ اثر نکرد تا آخر این قصه پیش کدام
 بزرگ عرض کردند افس بزرگ فرمود که کدام حجاب میان مغان
 و اصنام اندازید تا شمشیرهای شما اثر کند لشکریان بادشاه بحکم
 افس بزرگ میان مغان و ایشان حجاب انداختند فی الحال همه را
 کشتند این همه اثر و تعلق و تبت بود که ذوات ایشان بایشان
 عین شده سنگ گردیده بودند چون حجاب میان ایشان حائل گشت
 تعلق ایشان منقطع گشت از آن گشته شدند *

روزی شخصی در توابع اولیاء افتاده بود حضرت ایشان فرمودند
 که میان صاحب ~~حاجی پور~~ خلیفه حضرت قبله عالم صاحب مهاروی
 رضی الله تعالی عنهما سه سال قبل از وصال قبله عالم غریب
 تو از قدس ~~سوره~~ رحلت نمود خبر وفات ایشان بحضرت قبله
 عالم صاحب رضی الله تعالی عنه رسید آنحضرت بسا دخیل انوس فرمودند
 درین کسی عرض نمود که میان صاحب حاجی پور و عالم بسیار صاحب
 کمال و انسان کامل بود قبله عالم قدس سه سال پیش فرمودند
 آن شخص بازگشت که میان صاحب انسان کامل بودند بصد

حضرت قبله عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند کہ من انسان کامل
یک حضرت مولانا نضر صاحب قدس سرہ دہدہ ۱۴ نہ دیگر می را ہاں
میان صاحب آدم نیک بودند

روزی از مولوی خدا بخش صاحب پرسیدند کہ میان حامد
صاحب از گلستان شاید باب سوم از عشق تمام کردہ یعنی
بمعنی التاب غرض حضرت ایشان ازین سوال انوکاس کلام بود بدین مضمون
کہ حضرت شیخ سعدی قدس سرہ در سہ باب گلستان ذکر
شکل کا نمودار سخن عشق، پنج فرمودہ اند از آنکہ از سیاق و سیاق کلام
حضرت ایشان معلوم میشود کہ متصل کلام سابق بعضی این سخن
فرمودند کہ شیخ سعدی ہمہ کتاب را بوعظ و نصائح مملوع ساخت
و آنچه اصل ہمہ امور و شیعی است ذکر فرمودہ کہ عبارت از حضرت
عشق است چون عشق آمد ہمہ امور از عبادات و ریاضات و
عدل و توبہ و تقوی خود آمدنی ہست از آنکہ این ہمہ امور تابع عشق اند
چون عشق نیست، پنج نیست بعد ہمہ درین محل فرمودند کہ ہر کسی
را علیحدہ علیحدہ مذاق است مذاق شیخ سعدی صاحب قدس
سر و عطا و نصائح است و مذاق مولانا روم صاحب قدس سرہ
عشق است، ہر چند کہ کلام خود را باین و آن سو میگرداند باز
رجوع بذكر عشق میکند و مذاق جامی صاحب قدس سرہ

علیه است که اکثر کلام وی در وحدت وجود است

روزی سخن در ادب افتاده بود حضرت ایشان بر زبان
مبارک راند که اصل همه کار عشق است هر چند که عشق زیاده
میشود همانقدر ادب نیز زیاده میشود

میفرمودند که امروز سردار بیگ خلیفه شاه صاحب که از
حیدر آباد آمده بود خوب وجد نمود به نهایت خوبی چنانکه در
کتب می نویسند اول اینکه باهوش بود و اشارات بدین سمت

حضرت غریب نواز قدس سره مناسب وقت میکرد دوم آنکه بر سخن
بموقع مناسب استاد ولذت سماع حلت وقتی معلوم میشود که

صوفی سخن دان نیز باشد بعد از تعریف سردار بیگ موصوف فرمودند

که تارک و یا اوجات است مگر این قدر است که کام زنی بیگم را
همراه خود آورده هر چند که انسان در میان آتش و پنبه احتیاط کند

ثالث اثر میکند یعنی قرب مرد بازن بمنزله قرب آتش است

با پنبه هر چند که در آن احتیاط کرده اید تا هم اثر آتش به پنبه میرسد

روزی دیگر سردار بیگ حیدر آبادی را میفرمودند که

فردا روانه شوی عرض داشت کرد که بلی حضور

روانه می شوم حضرت ایشان فرمودند که دل میخوابد که چند روز دیگر

توقف میگردی مگر شما هم لاچار هستید که دیگر ز نقاب شما میروند اگر

رفیقان

اگر تنها با چند نفر میبودے بس انتظار نہ بودے مگر در ایام عرس
 حضرت غریب نواز قدس سرہ ضرور بیائید سردار سبک عرضداشت
 لڑو انشاء اللہ تعالیٰ بعدہ ہمدیں محل ملائم اس سخن فرمودند کہ
 قبل از وصال حضرت صاحب قدس سرہ بدو سال قبل از وصال حضرت
 صاحب بدو سال صاحبزادہ خواجہ محمود صاحب نبیرہ حضرت قبلہ عالم صاحب
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ در پنجا تشریف آوردہ ہند وقتیکہ سمت خانہ روانہ میشد
 حضرت صاحبزادہ صاحب را فرمود کہ صاحبزادہ صاحب جی ہر گاہ کہ ہزار
 حضرت قبلہ عالم غریب نواز رضی اللہ تعالیٰ عنہ روید از جانب بندہ بخدمتہ
 حضرت قبلہ عالم صاحب ہتھی اللہ تعالیٰ عنہ عرض نہائید کہ آرزوی بندہ
 بسیار کہ یکبار بندہ را ہر بارہ مشرف سازند و خود بندہ از بہت ضعیفہ
 طاقت اس ندارم کہ حاضر خدمت شوم اگر مرا قدر میل ہم طاقت سواری
 اس میبودی ہرگز تمنا نہی مگر چہ کنم لاچار ہستم ہمدیں محل باز فرمودند
 کہ یک سال در عین ماہ ساون حضرت صاحب قدس سرہ برای زیارت
 حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ تشریف میسر نہ ذرا بہ سبب طغیانی
 دریا آب بسیار بودند چنانچہ چار چار گروہ گرد اگر دہلستان آب استاد
 بود و چون حضرت صاحب قدس سرہ ہزار حضرت قبلہ عالم صاحب رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ رسید صاحبزادہ میان نور احمد صاحب فرزند حضرت صاحب قبلہ عالم
 پرسید کہ حضرت امسال در زاد آب بسیار بود آنحضرت چہ کور آمدند

کہ وہ بعضی
 کوس اکی
 صاف
 جارا
 کہ

حضرت صاحب در جواب فرمودند که عاجز آمده صاحب شما چه فرمائید این دریائی
 آب بود اگر دریائی آتش بودی هم نمادی چون حضرت ایشان این فوائد تمام کرد
 قوال را که بمله سردار یگ آمده بود اشاره فرمود که کدام غزل بخوانید
 درینوقت سردار یگ موصوف عرض کرد که غلام مولوی را روزی حالت آمده بود
 و عرصه هفت روز در حالت سکر و بخودی بود چنانچه نمازیم از وی فوت شدی
 و در آن حالت بخودی بود چنانچه نمازیم از وی فوت شدی و در آن حالت
 بخودی غزلی انشاء فرموده اگر مرضی مبارک باشد تا قوال بخواند
 باز هم درین محل فرمودند که حضرت صاحب ما را نیز
 روزی در منزل حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه حالتی و بخودی بحدی
 طاری شده بود که از هر دو چشم مبارک ایشان قطرات خون جاری شدند و
 هیچ حرکت و حس و ادراک ایشان نماند و این حالت بخودی تا دیر ماند در آنوقت
 میاں نور احمد صاحب فرزند حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه هم حاضر بودند
 آخر عاجز آمده صاحب نواب غیاث الدین خان را طلبیدند که مردی
 نمانی بود چون نواب مذکور نبض حضرت صاحب را ملا حظ
 نمود گفت که عاجز آمده صاحب حال حضرت صاحب قدس سره
 بعینت همان حال قفسیه حضرت خواجه قطب صاحب رضی الله تعالی عنه
 که در حالت سماع شهید شده بودند از آنکه در نبض حضرت صاحب
 هیچ حرکت معلوم نمیشود باید که تهیه تیغ نیز و تکفین کنسد

کنید آخر دریں اثنا چون بنهض حضرت صاحب را ملا حظمه نمودند در نهض مبارک وی چیزی حرکت محسوس میشد آخر تدریجاً در تمام جسم مبارک ایشان حرکت محسوس شد و بهوش باز آمدند بهجرت نشستن فرمودند که وقت نماز بر من گزینفته است یا نه و یائى من بسوئى قبله عالم رضى الله تعالى عنه نه شده مردم عرض کردند که نه یائى جناب سبت قبله عالم صاحب رضى الله تعالى عنه نشده و نه وقت نماز گزینفته حضرت فرمود الحمد لله فانی

س مکتوب کاتب حروف کہ این حرکات از مولوی فتح محمد شاہ والدہ نیز
 دیدہ بنظر من شفیقہ الہم مگر تفاوت است کہ مولوی فتح محمد گفت
 کہ ہر دو چشم مبارک حضرت صاحب سرخ و اثر گوں بر آمدہ
 ہر چنان کشادہ بودند تا اگر مگس ہر آن نشست ہم پلک خود را نمی زدند
 یعنی ہر دو چشم مبارک ایشان مانند مردگان ہر چنان کشیدہ بودند
 کہ در و اینج حرکت پلک زدن نمود نیز مولوی مذکور میفرمود کہ درین
 حالت بخودی سر مبارک ایشان بر زانوئی حافظ جمال صاحب ملتان
 قدس سرہ بود و پائی مبارک ایشان بر زانوئی قاضی عاقل محمد صاحب
 قدس سرہ بودند و ہر دو بزرگوار کف دست و پاء مبارک ایشان ہمالبیدند
 و صاحبزادہ میاں نور احمد صاحب قدس سرہ بالا ئی ایشان بادکش
 میزدند تا آنکہ در آن حالت بخودی بیدار شدند و از شیخ غلام

۱
 مرتضیٰ
 مرتضیٰ
 لکھنوی
 مرتضیٰ
 جمع ہے ۱۷

و از شیخ غلام رسول نیز ایحکایت بدین مضمون شنیدم و شیخ صاحب
 فرمود که من از زبان مبارک ایشان هیچی شنیده بودم شاید
 که حضرت ایشان امروز در وی اختصار فرمودند
 روزی سخن درین افتاده بود که کار همه هر وقت موقوف اند
 حضرت ایشان بر زبان مبارک را اندند که شخصی ملاسکه ادان
 کاری از متوصلان ما بود که در ملک کهران رفت بود و در آن
 جا همیشه ملائی میکرد و کدام زن را نیز در نکاح آورده بود آخر الام
 روزی شخصی چوژا نام کهران که رئیس آن قوم بود نظر بر زن ملا
 مذکور افتاد از آنکه منکوحه ملا مذکور حسین بود مشارالیه دل برویانت آخر
 روزی ملا غریب را بناحق کشت و منکوحه وی را در عقد نکاح خود آورد
 چون خبر بسمع مبارک حضرت غریب نو از قدس سر رسید سکوت کرده
 هیچ فرمودند درین اثناء عرصه یکسال گذشت که روزی سه نفر
 از آن قوم کهران وارد این جا گردیده و بخدمت حضرت غریب نو
 حاضر شدند خود بدولت از ایشان پرسید که کی مبروید ایشان عرض کردند
 که سمت قصبه هوا حضرت غریب نو از قدس سره باز پرسیدند که از انطرف
 باز بدین راه آید ایشان عرض کردند که بلی ازین راه خواهیم آمد حضرت غریب نو از
 قدس سره فرمودند بسیار خوب اما باید که من نیز ملای شده روید ایشان
 عرض کردند که بسیار خوب چون آن سه نفر بعد از چند یوم از طرف قصبه

قصه دہوا معاودۃ نمودند بخد مت حضرت عرب نواز قدس سرہ حاضر شدند

آنحضرت آنوقت بایشان فرمودند کہ جوڑا را بگوئید کہ آنوقت نبود کہ تو
مرد مرا گشتی الحال وقت آمد اگر فرزند پدرمستی مضبوط شو چون
حضرت عرب نواز این سخن تمام کرد آن ہرستہ نمرخصت شدہ

رفتند بعد کہ چندیں در میان آن قوم عداوتہ برخاستہ بایکدیگر
ایشان کشت و خون جاری شد حتی کہ صد ہا مردم باہمدگر کشتہ شدند و جوڑ

نام مذکور نیز با جمیع اقارب خویش درین جنگ و جدال کشتہ شدند محمد یکم ازو
کسیچ نام و نشان نماند مگر دوسہ نوزاد اولاد و اقارب ناپردہ باقی ماند بودند مگر

بلکہ تمام کھران آن ہم خوار و ہلاک و از ملک خود فرار و در بدر میگشتند و ہرز
دریں اثناء قوم مری کہ بسیار سرکش مردم است بر سر ایشان تاخت آورد

تمامی ملک و املاک ایشان تباہ کردہ بتاراج بردند درین محل مولوی
خدا بخش غزنوی کرد کہ حضرت قنیل بن عیاض رضی اللہ تعالیٰ عنہ

در اوایل حال رہزنی میکرد شعبی بر سر درانہ نشسته بود کہ

یکی قافلہ میگزشت و شخصی از این قافلہ این آیتہ میخواندند
اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِكَلِمَةٍ اَللّٰهِ جَوْنِ

آن آیتہ شریفہ بسمع حضرت رسید ویرا در گرفت فی الحال تائب
شد حضرت ایشان فرمودند کہ احمد جام را قدس سرہ بفرست

چون وقت در رسید از فعل خود توبہ کرد

روزی میفرمودند که امروز کسی سوداگر از قوم شیخ سکنه موسینری
 از مشهد مقدس آمده و اوصاف مزار اقدس حضرت علی موسی
 رضا قدس سره که از جمله دوازده امامان اند رضی الله تعالی عنهم
 بیان میکند و میگوید که بر مزار مبارک آنحضرت زر و نقره بحد
 و بسیار مرف شده و مردمان آنجا از حد زیاد متعقد ایشان اند
 و هجوم مردم بسیار میباشد چنانچه هر وقت قدر دوسه هزار آدمی
 از دور دور در آنجا موجود میباشند علاوه از مردم شهر
 مشهد و نیز یک زنجیر گرد مزار آنحضرت شانده و همه
 بر غری از خونی و غیره که درون احاطه آن زنجیر بیاید امن و محابت
 هیچ کس برو غرض ندارد مگر کلام زائرین آنجا مردم تبعه اند
 بمدرین محل ملائم اینست باز حضرت ایشان فرمودند که در حش
 گرد مزارات خواجگان مانیز زنجیر است بر غری که در می آید امن
 میشود و هیچ کس برو تعرض نمی کند مگر الحال در آن تفاوت
 افتاده از جهت آنکه سجاده آنجا قدری ادب نمی کند و درین محل
 مولوی خدا بخش عرض داشت کرد که خواجگان حش بسیار زبردست
 و صاحب آبروف و حاکم وقت بودند چنانچه در کتاب منویس روزیکه
 حضرت ابویوسف جشتی رضی الله تعالی عنه در خانه کعبه رسید
 بیت الله شریف از جای خود برخاست گرد آنحضرت طواف

طواف مینمود پس بجای خود باز رفت بعده حضرت نیز
 برو طواف نمودند و این معامله را جمیع اهل حرم شریف بچشم خود
 محاسبه میکردند ازین جهت فقهاء نوشته اند که اگر کعبه بجائی خود نباشد هم
 سمت آن صلوٰه جائز است درین محل حضرت ایشان فرمودند که اگر فقهاء
 این حال را ببینند خود ندیدندی که قبول فرمودندی آثم درین محل باز
 تعریف خواجگان جنت فرمودند که جای علیه الرحمه در تفتات الانس
 و تعریف خواجگان جنت مینویسد که چشتیان یا خدا بار و از همه خلق
 بهزار و چشتیان هم چنین بودند درینوقت مولوی خدابخش عرض کرد
 که حامی صاحب این قول را از شیخ الاسلام نقل کرده است و نیز
 در تعریف چشتیان فرموده که چشتیان بی باک در کار خود چالاک
 روزی در سفر پاکستان شریف که در موضع منگمری
 نزول فرمود بودند وقت دوپایس خدام دسترخوان آوردند درین
 اثناء تکرار تعریف حضرت بابا صاحب گنجشک صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ این
 غلام عرض نمود که در کدام کتاب خاندان نقشبند علیه الرحمه نوشته دربرم
 که روزی حضرت بابا صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ مہمان حضرت بہاؤ الدین
 زکریا ملتانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ شده بودند حضرت بہاؤ الدین زکریا دعوت حضرت
 بابا صاحب قدس سرہ نمودند حضرت بابا صاحب قدس سرہ فرمودند که دعوت
 مایاں سماع است کدام سماع باید حضرت بہاؤ الدین زکریا قدس

قدس سره در آن وقت آدم خود را فرستاده موالا را طلبید و موالا حاضر
 آمدند و سماع را در دادند حضرت بهاء الدین زکریا قدس سره از محفل برخاست
 بیک سونگشت و تلاوة قرآن مشغول شد درینثناء بابا صاحب قدس سره
 سوار احوالی در گرفت و در وجد آمد و روی مبارک خود را سوی حضرت بهاء الدین
 زکریا ملانی قدس سره نموده فرمود که بجنب ای سهروردی بهاء الحق
 صاحب رضی الله تعالی عنه فرمود که نه جنب سهروردی تا جبید عرش
 و کرسی بابا صاحب قدس سره روی سوی آسمان کرد و فرمود که بجنب
 ای عرش و کرسی درین میان حضرت بهاء الحق صاحب رضی الله تعالی عنه
 بی اختیار از تلاوة قرآن برخاسته در قفس آمد حضرت ایشان را
 شنیدند این سخن بغایت در جوش آمد و طوطی هر دو چشم مبارک خود را
 از جوش بالا گرفته بودند یحده سر مبارک خود را فرود آوردند درین میان
 صاحبزاده محمود حاجب فرمود که اگر این بار هم بهاء الحق صاحب قدس سره
 از اینجا برخاستی نوبت بخدا رسیدی میگوید کتاب حروف که این
 سخن حضرت بابا صاحب قدس سره بهاء الحق صاحب قدس سره حضرت
 ایشان را چنین چسبیده بود که چند بار بار هم ذکر آن فرمودند
 روزی حضرت ایشان از دروازه خانقاه شریف
 بسوی مسجد برای نماز مغرب بروی آمدند ناگهان نظر مبارک
 حاجی ثلیل افتاد که جان خود را بچوهای سخت میزد برای کشن

از اینجا
 برخاستی

نفس خود این قائده وی بود که هر روز و شب با خود میکرد حضرت
 ایشان فرمودند که درجائی بادشاها و سلاطین بحاجب خانه اسباب
 و انشاء گوناگون میباشد و در مکان این بادشاه یعنی حفر صاحب
 قدس سره بحاجب خانه آدمیان است که از هر قسم آدمی درینجا موجودند
 و اماره بسوی حاجی ٹیل مذکور کرده اند و نیز چند اشخاص دیگر
 را یاد فرمود بحدیث فرمودند که این بحوب زدن طریقہ نفس کشی
 نیست و این بیت خوانند بلیت پہنچ نہ کشت نفس را جز ظل ہریرت
 و این نفس کش را سخت گیرند و ہمہ درین محل فرمودند کہ
 نفس و شیطان حضرت منصور بصورت دو سگان لاغر ہمراہ ایشان
 میگردیدند در میان مولوی یار محمد صاحب بنامی والہ عرض نمود کہ روزی
 حضرت منصور صاحب قدس سرہ ہر کسی مہمان شدہ بود ان شخص
 این ہر دو سگان کہ ہمراہ ایشان بودند بغایت خدمتگزاری کرد و قہیکہ حضرت
 منصور صاحب قدس سرہ از آنجا روانہ شدند کسی از ان شخص پرسید
 کہ چرا خدمت این دو سگان بسیار نمودی ان شخص در جواب گفت
 کہ شما نمی دانید این سگان یک نفس حضرت منصور است و دیگر شیطان
 او پس من ہر خدمتگزاری او نکردی

کسا روزی گوہر فقیر را دورہ جنون در گرفتہ بود چنانکہ عادت وی بود کہ
 در ہر ماہ یک کثرت بران دورہ جنون عائد میشد و در ان ایام بشعر

شعر اشعار مالا یعنی بی سرو سامان صفا میگفت و از اکل و شرب بهیچیزی
 خبر نداشت حضرت ایشان فرمودند که جائی حضرت ما عجائب خانه مردمان
 است که از هر قسم آدمی درین جا میخورند و اشاره به سویی گوهر نقره کردند بعد
 اشاره به سویی نایل کردند فرمودند که اینچنین شخصی در جهان کسی ندیده
 باشد که با وجود آنکه دانا و هوشیار و خوانده است و خود را ثقیب و روز
 بهیچوبهائی سخت میزند و میگوید که من نفس خود را میکشم و ازین خبر نه دارد
 که نفس به کم خور دن گشته میشود یا بهیچوب زدن این نیست مگر شتر
 نفس است همدین محل ملائم این معنی فرمودند که هر کلام حضرت صاحب
 ما جامع بود از هر چه میفرمودند و آن کلام ایشان این است که اکثر بزرگان
 مبارک را اندیدی که اللہ ہاتھوں پر چھوڑے یعنی اللہ تعالیٰ ماہاں را از دست
خود نگذازد و دیگر میفرمودند کہ اللہ تعالیٰ دھارٹی نفس دے کنوں
 امان دیوے یعنی از جمله و یغمائی نفس امارت دهد روزی سخن درین افتاده
 بود کہ کار موقوف بر عقیده و ظن است درین محل حضرت ایشان فرمود کہ از
 فلاں شخص شنیده ام کہ در لاهور دود رویش میبودند یکی ہمیشہ میخندید
 و دیگر میگریست و آنکہ میخندید و گریست میگفتند روزی آن مرد دو بزرگوار
 باہم ملاقی شدند آنکہ ہمیشہ میخندید گفت حسو ہمستا چھوڑ دے
 رونے کی دی دہر بیت نہ کسی نہ پایا ہنس کر یار پیار امت بہ
 حسو جواب داد رونا ہنسنا ایک ہے مت کوئی جانے دو

کسی نہ پایا پس کرسی تے پایا رو ہمدریں محل مولوی یار محمد صاحب

ہندی وار عرضداشت کرد کہ جنیں شنیدہ ام کہ حضرت عیسیٰ و یحییٰ

علیہما السلام ہمعزمان بودند و عادت حضرت عیسیٰ علیہ السلام یہیں بود

کہ ہمیشہ میخندید و یحییٰ علیہ السلام ہمیشہ میگریست روزی ہر دو با ہم ملای

شدند عیسیٰ علیہ السلام یحییٰ علیہ السلام را فرمود کہ شمارا چہ بلا شدہ

کہ ہمیشہ می نالید و از رحمت خدا چہیں مایوسی حضرت یحییٰ علیہ السلام گفت

کہ شما چرا ہمیشہ میخندید مگر از خوف خدا نمی ترسی و از و در الابیستی و از یکدیگر

اثبات دلائل میگردند آخر الامر ہر دو پیغمبران منتظر وحی شدند دریں تنہا وحی

نازل شد کہ انا عند ظن عبدی بنی آخر کار عیسیٰ علیہ السلام را حتی

تبارک و تعالیٰ از پیدا د کفار رہانیدہ بر آسمان برد و یحییٰ علیہ السلام

از دست کفار بشہادت رسید دریں محل حضرت ایشاں فرمودند کہ ای بنی

ازکی است و ایں حدیث فرمودند لَا تَحْرُکْ ذَرَّةً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی

ہر امر سیدہ او است تعالیٰ شانہ بعدہ ایں بیت فرمودند بگوش گُل چہ سخن

گفتی کہ خندان استند بہ بغض لب چہ فرمودی کہ گریان است ہمہ دریں محل

مولوی یار محمد باز عرض نمود کہ در کتابہا میسویسند کہ بندہ در اختیار بی

اختیار است دریں محل بندہ عرضداشت کرد کہ مولوی جای علیہ الرحمۃ

نیز ایں مدعا را دریں رباعی ادا فرمودہ مہربانستے ہر چند باختیار مشہور

من و مذہب جہر جہریاں دورم من بہ مجبورم را اختیار مسرورم من این

من و مذہب جہر جہریاں دورم من بہ مجبورم را اختیار مسرورم من این

با دعوی اختیار مجبور من

روزی میفرمودند که وقتی شخصی از مریدان ملائی کوٹ وال صلح پشاور
نزد من آمده و چند مسائل یعنی بیعت نه مسائل پیش کرد و گفت که
ملائی کوٹ وال موافق این مسائل عقیده دارد و اخوند سواحی
ایشان را به اعتقاد این مسائل کافر گوید و من مرید ایشانم آنحضرت درین چه
امر میفرمایید اگر فی الواقع باین اعتقاد این مسائل ملائی کوٹ وال کافر
بیست نام از او مرتد شده تسخیر بیعت نمایم و اگر نه بیعت خود را چنان بر
حال خود گذارم تسخیر نه سازم حضرت ایشان فرمودند که من آن شخص را
دشنام ادا نم و گفتم که ای کمیوت تحقیق و تفتیش این امر قبل از مرید شدن
جراعه کردی که آیا این شخص کافر است یا مسلم و قتیکه مرید شدی پس چرا
تحقیق عیب جوئی پیر خویش مینمائی تحقیق این امر قبل بیعت باید نه بعد
از بیعت الحال شما را ننشاید که تفتیش حال ایشان کنید و مرتد شوید و قتیکه
شخصی مرید کسی شود پس و بلكه شاید که از او برگردانید باشد خواه بد
از آنکه دنیا چند روزه است بهر طوریکه باشد گزشتنی است پس باید
که بایشان بسر بُرد خود فردا بروز حشر حال هر کس از هر چه باشد
معلوم خواهد شد نه پنهانی اگر کدام شخص را بازن زشت اتفاق نکاح افتد
همدرین دنیائی چند روزه بهر طوریکه باشد باو بسر میرد پس همراه
بیر خود چرا نه بُرد همدرین محل ملائم این حکایت

این سختی فرمودند و قنبله شیخ صفای زمار بگردن خود نهاد
 همراه ایشان شصت یا هفتاد خلیفه بودند سوای مریدان او شیخ
 صاحب ایشان را فرمودند که شما احوال بی بی کار خود روید از آنکه هر چه
 حصول مقصود شما یا باین جانب متعلق بود از دین و ایمان
 و غیره آن از من منتفی شده مناسب که احوال در بی مقصود خویش
 بروید بهم خلفاء و مریدان ای به اطراف جواب منتشر شده رفتند
 مگر یک مرید ایشان همراه ایشان ماند و ترست شیخ صاحب آنرا نمود که
 شما جرات روید آن مرید عرض کرد که ای شیخ من نه طالب دین هستم
 و نه طالب ایمان و غیره من محض عاشق و طالب ذات توام دیگر
 مرا هیچ (۱) در کار نیست این سخن مرید شیخ و صدق و اخلاص وی
 حق تعالی را پسند آمد و در حال تقصیر و گناه شیخ را معاف فرمودند
 و نیز مرتبه او را بزرگوار از پیشتر زائد و برتر نمودند
 همدرین محل فرمودند که مولوی امام الدین با وجود آنکه از حضرت صاحب
 قدس سر مجاز بودند بر علم ظاهری حضرت قاضی محمد عاقل صاحب
 رضی الله تعالی عنه فریفته شده مرید ایشان گردید و از حضرت غریب
 نواز قدس سره ارتداد آورد و ازین خبرنداشت که علم ظاهری پیش
 علم باطنی هیچ حقیقت ندارد و از آنکه علم ظاهری کیسی است که در

در مدرسه انگریزی و غیره هم حاصل میشود بخلاف علم باطنی الغرض
 بر چند که مولوی شمسوار و غیره مولوی امام الدین را ملامت می کردند
 و میگفتند شما علم ظاهری حضرت صاحب را چه دیدید که علم ظاهری کم دارند
 او در جواب میگفت که بیشک حضرت صاحب علم ظاهری خوب داشت
 مگر قاضی صاحب در علم ظاهری دستی عظیم دارد القصه روزی
 این سخن بسع مبارک حضرت صاحب قدس سره کسی رسانید که امام الدین
 رفته حیدر قاضی صاحب رضی الله تعالی عننته حضرت صاحب را از استماع
 این سخن سخت جلال آورد فرمودند که مولوی امام الدین دیوانه است
 که خدا را وا گذاشت و بیک جارفت بعده گفت یک دست مبارک را
 بردگیری زد و فرمود که ~~ملا~~ دو ملا مرغی حرام یعنی در میان دو ملا مرغی
 حرام میشود از آنکه یکی گوید چنین باید کرد و دیگری گوید چنین باید کرد
 درین گفتگو مرتعی می میرد و حرام میشود بجز گفتن این سخن حضرت
 غریب نواز قدس سره مولوی امام الدین دیوانه شد حتی که زنجیر به
 پائی او انداختند هر چند که علاج معالجه کردند سودی نداشت روزی
 حضرت غریب نواز در مکه شریف بخدمت مہال نور حسن صاحب فرزند
 حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه تشریف برده بودند که صاحبزاده
 صاحب نور حسن صاحب بخدمت غریب نواز عرض نمودند که یا
 حضرت مولوی امام الدین غریب الحال از حد زیاده هلاک شد

اگر تقصیر + و عفو فرمائید من اورا حاضر آرم حضرت غریب نواز
 قدس سرہ ازین سخن نہایت درجوش آمد و بجز دشمنیدن این سخن
 برخاستند و رواہ شدند حتی کہ از بسیار می جلال یکی کنش در پائی
 مبارک کردند و دیگر بر جائی خود باز گزاشته رواں شدند و
 فرمودند کہ صاحبزادہ جی درین امر بندہ را معاف فرمائید کہ این
 سخن رشہ ندارد از آنکہ مولوی امام الدین بمن یک نوع انگشت
 تمانی کردہ بود من بچنین میخ ویرازدم کہ ریزہ ریزہ شد خارج
 خواہد شد نہ سالم آخر حضرت غریب نواز قدس سرہ از انجا روانہ شد
 و مولوی مذکور در آن حالات دیوانگی بمرد بعدہ زن امام الدین
 مذکور بایسر خود محمد علی نام کہ در آن اتام خورد سال بود
 در اینجا بخدمت حضرت غریب نواز آمدند و برای عفو تقصیر خویش
 عریضہ پیش کردند و در آن این بہت نوشتہ بود و یلیت
 گنہ بود مرد ستمکارہ را بہ جہت او ان زن و طفل بیچارہ را بہ
 حضرت غریب نواز قدس سرہ را بر حال البشاش رحمت آمد
 و گنہہ البشاش عفو فرمودند و نیز از بسر مولوی مذکور
 برسیدند کہ چیزی سبق میخوانی عرض نمود کہ بلی یا حضرت
 چیزی میخوانم حضرت غریب نواز فرمودند کہ خوب سبق
 بخوان و دعا ہم فرمودند کہ برو اللہ تعالیٰ ترا خوشحال خولہ

داشت روزی میفرمودند که مزار و گنبد مولوی امام الدین
مذکور که درون احاطه خانقاه شریف حضرت عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
تعمیر شده و او در اینجا مدفون یافته بواسطه صاحبزاده میاں غلام
غلام فخر الدین صاحب است که با فرزندانش رابطہ دوستی داشت
و این واقعہ بسمع مبارک حضرت غریب نواز کسی رسانیده و نہ
حضرت غریب نواز بچشم خود دیدہ کہ دریں ایام رفتن حضرت
غریب نواز قدس سرہ بسبب مہار شریف بہ سبب کبر سنی معطل
شدہ بود و نہ مدفن و گنبد مولوی مذکور درون احاطه خانقاه مبارک
حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ کی تعمیر رسیدی از آنکہ حضرت غریب
نواز از فعل مولوی مذکور بجد جلال چسبیدہ بود کہ صرف شنیدن
نام مولوی مذکور اگر حیانا کسی ہر زبان راندی بغایت درجوش
و جلال آمدی و چہرہ مبارک ایشان دگرگون شدی ازین سبب
نام مولوی مذکور کسی از خوف پلش ایشان فرمودند ہر زبان
نہ راندی و نہ ذکر وی کردی ہمہ درین محل حضرت ایشان
فرمودند اگر چہ مدفن و گنبد مولوی مذکور درون احاطه خانقاه مبارک
ساختند مگر گنبدش مسدود الباب بہمانہ از آنکہ درون گنبد وی
یک قسم مورچہا سرخ بکثرت میباشند ہر کسی کہ درون وی

برای فاتحه خواندن رود مورچائی مذکور، بروی چسبند و پیرا
 می‌گزیند آخر الامر لاچار آن شخص بی تاب خنده و لبس بهر وی آید
 روزی سخن در کشف و کرامات اولیاء افتاده حضرت
 ایشان بر زبان مبارک راند که مردم و بابی از منکر اولیاء اند
 که ایشان آن اولیاء را ندیده اند که زدن کشف و کرامات صادر
 می‌شدند و رن منکر ایشان زگشتندی مگر چونکه احوال اولیاء الله
 بهم مخفی شدند ازین جهت مردم و بابی هم منکر آمدند و این
 بیعت خواهند شد: گمربودی و آفتان امرکن: از جان گم گشته بودی
 این سخن: احوال جوی و آفتان امرکن گم گشتند یعنی مخفی شدند
 مردم هم از ایشان باکار آمدند بهمدری و کرامات
 و حالات کشف و کرامات و کیفیت ظهور خرق عادات حضرت
 خواجه تونسی قدس سره العزیز افتاد حضرت ایشان بر زبان
 مبارک راند که مولوی دادار بخش میگفت که جناب حافظ محمد علی شاه صاحب
 خیر آبادی مثنوی شریف را بسیار دوست میداشت و اکثر اوقات و پیرا
 مطالعه میفرمود و میگفت و میگفت که مرا فیض روحی از جانب مولانا
 روم صاحب رضی الله تعالی عنه حاصلست و نیز مولانا روم صاحب
 باینجانب ارشاد فرموده که برونها خود را در عقد بیعت حضرت
 خیر الاولیاء قدس سره باید کرد و در سبک سلسله ایشان داخل

داخل شوید از بجهت بنده مرید ایشان گشته و در سلک غلامی ایشان داخل شده
 مولوی مذکور گفت که روزی من از محمد علی شاه صاحب رضی الله تعالی عنه
 سوال نمودم که در میان حضرت مایعنی خواجه تونسوی و مولانا
 روم صاحب رضی الله تعالی عنهما چه فرق است آری مسئله را شاه صاحب
 بفرمایند رتبه داده و ملال خاطر گشته فرمود که از چنین سوال
 کردن پتخوایی که مرا کافر کنی چند ساعت برس
 بگذشت که مرا باز طلبید و گفت که مولوی هیچ مشکلی نیست
 که بمن رو نموده و استمداد او حل آن از مولانا روم طلبیده
 و آن مشکل حل نه شده باشد و همچنین هیچ کاری و مشکلی
 نیست که به بنده رو آورده و التجاء آن بجانب حضرت خواجه
 تونسوی قدس سره برده شد و آن با انجام نه رسیده
 مگر همین قدر فرق است در میان این هر دو بزرگوار که
 هر کاری و دشواری که حل و کشود آن مولانا صاحب رحمة الله تعالی علیه
 توجه میفرمایند حضرت مایعنی خواجه تونسوی قدس سره العزیز آنرا
 بخند و تبسم حل میفرمایند همدرین محل ملائم این معنی اینکایت فرمودند
 که سالی در ملک اسباب باران بود و مردمان شهر چشتیان مردوزن
 برای دعاء طلبی بارش جمع شده و التجاء بحضور حضرت صاحب قدس
 سره آورد حضرت صاحب قدس سره در آن وقت مطایبه فرمود

فرمود که موئی سرفلاں عجزه بافته ضیفه سازند فی الحال باز نشن خواجه اند
 (شد) همو نوقت زنجان چشیاں گرد ایں عجز نشند و آنرا گرفته موئی سرور
 بزور زلفاں ساخته بانند بجز دیانتن موئی سرور بارش باری گرفت
 و تاد و شب و روز موئی سرور ایں عجز نکشاند و بارش به چنان بسیار
 حتی که مکانها و دیوارها مردم اندام در گرفتند بعد سر ایں عجز و
 کشاند و بارش هم منتطع گردید بهمدیس محل قصه عبور دریائی
 آنحضرت صریب نواز قدس سره که در میان عالم مشهور است
 آغاز فرمودند و گفتند من نیز در ایں سال همراه حضرت صاحب
 رضی الله تعالی عنه بودم چون دریائی سند رسیدیم کشتی برگز
 موجود نبود از آنکه حاکم وقت همه کشتیها را بربکار گرفته بود و اینج
 کشتی فارغ نبود در بنوقت حضرت صاحب قدس سره العزیز و جل
 درویشاں پیر لبشاں و متحر که ایں وقت چه تدبیر کرده شود از آنکه
 باز رفتن بکدام آبادی هم دشوار و در اینجا نزول هم دشوار آخر الامر
 قدری توقف نمودیم و در ایں اثناء بعض درویشاں برای غسل و
 نشستن جامها بدریا شدند چه بیند که آب دریا بالکل افتاده و کم شده
 بود حتی که تاناف و مکرگاہ مردم رسید آخر درویشاں اینحال را
 بحضور حضرت صاحب قدس سره عرض نمودند که آب دریا بالکل
 کم شده است اگر حضرت ارشاد فرمایند تا عبور کنیم

حضرت صاحب قدس سره ارشاد فرمودند که خوب است عبور نماید
 پس همه در ویشل با جمیع اسباب و مرکب بدریا عبور نمودند مگر یک
 حضرت صاحب رضی الله تعالی عنه تا وقتی نشسته بودند که همه در ویشل
 و مال اسباب عبور کردند و من نیز همراه حضرت صاحب رضی الله تعالی
 عنه نشسته بودم بعد از آن مردم چند کشتک گیاه آورده و با یکدیگر
 یکدیگر بسته و مانند کشتی ساخته و چند نفر شناور آن نیز حاضر
 آمدند حضرت صاحب و اینجانب را بر آن پشتکها سوار نموده از
 دریا عبور نمودیم در اثنا راه حضرت صاحب قدس سره
 بخاریه خان نام شخصی مطایبه نمودند که سبحان الله این دریا
 غازیخان است که این جانب را راه داد غازیخان هم جواب
 مطابق صحنه مقتضای حضرت صاحب رضی الله تعالی عنه داد
 و گفت آری این جانب را همه حال دریا از همه وجه معلوم است
 و از همه دستور وی واقف هستم همسری محل حضرت
 ایشان باز فرمودند که مشرب حضرت صاحب قدس سره در هر چیز
 اخفاء و استتار بود بر سراری و کرامتی که از این شان بطور پرستی
 در پرده بودی کدام سبب ظاهری را بهانه ساخته آن شمار را
 با نجام رسید رسانیدی و ملائم

و ملائم این معنی اینجاست فرمود و استشهاد آوردند که درین
 علاقه مزار بزرگے است کہ آنرا سرخر پیر گویند و متعلق مزار
 چاہی است پس ہر کسی را در زمان حضرت صاحب قدس سرہ
 سبک دیوانہ میکرد و التجار بحضور حضرت صاحب غریب نواز می
 می آورد اورا میفرمودند کہ برو باب چاہ سرخہ پیر غسل کن چوں
 آن شخص بچاہ سرخہ پیر غسل میکرد فی الحال نشناہ یافت این شخص
 یک حیلہ سازی ظاہر بود و در نوازل بہ تصرف خود آنحضرت
 غریب نواز قدس سرہ بود درین شخصی ہندوستانی سوال کرد کہ
 یا حضرت حضرت خواجہ بزرگ اجمیری نائب رسول فی الہند
 و حضرت غوث پاک شیخ عبدالقادر گملانی قدس سرہ باہم
 ملاقی شدہ بودند یا نہ حضرت ایشان فرمودند کہ در ملاقات ایشان
 ہایکدیگر اختلاف است و اما در ہم زمانی ایشان شک نیست کہ
 ہمنزمان بودند و ہم در میان عوام الناس این سخن مشہور است
 کہ ایشان با یکدیگر ہمیشہ زادگان بودند مولوی خدا بخش
 عرض نمود این سخن غلط مشہور است
 از آنکہ از بیچ کتابے ثابت نمی شود

بمدرس محل حضرت ایشان باز فرمودند
 که این سخن اگر صحیح شود هم قرب ظاهری
 است که چندان قابل اعتبار نیست مگر البشائر
 قرینی دیگر که عبارت قربت الی الله است
 که دروغ را گنجایش نیست
 واقع بود